

هنر دینی فقط به معنای تصویرگری نمادهای دینی نیست

مر ترضی گودرزی فارغ التحصیل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران و دانشجوی دوره دکتری فلسفه هنر دانشگاه مرکزی انگلستان UCE می‌باشد. وی در حال حاضر ضمن تدریس در دانشگاه‌های کشور و کار نقاشی، سالهاست که به امر تحقیق و پژوهش پیرامون هنرهای تجسمی و مباحث نظری هنر مشغول است. تألیف بیش از هفتاد مقاله علمی در مطبوعات کشور و آرایه چندین سخنرانی علمی و هنری و همچنین تألیف کتابهای پنج جلدی «روش تجزیه و تحلیل آثار نقاشی» و «جست و جوی هویت در نقاشی معاصر ایران» از جمله فعالیت‌های پژوهشی اوست. وی به موازات پژوهش و تحقیق به کار نقاشی نیز به طور جدی مشغول است از این رهگذر، شرکت در دهه‌نامه‌های داخلی و خارجی و دریافت جوایز متعدد از جشنواره‌ها و بی‌ینال‌های نقاشی بخشی از کارنامه هنری او را تشکیل می‌دهد. او آخر خرداد ماه سال جاری نیز نماینده انفرادی از آثار نقاشی او در تهران برگزار شد که به این بهانه گفت‌وگویی کوتاه با وی انجام داده‌ایم که از نظر شما می‌گذرد.

○ لطفاً درباره تکنیک کار خود و زبان خاصی را که برای نقاشی خود انتخاب کرده‌اید توضیح دهید.

فضای کلی آثارم که اغلب با استفاده از آکرلیک و ترکیب مواد کار شده‌اند متأثر از مطالعاتی که داشته‌ام و خصوصاً فلسفه شرق است. با بهره‌گیری از فضاهای پر و خالی و گفت‌وگوی بین این دو فضا کار می‌کنم. البته اعتقادی به معنای «پر» یا «خالی» بر اساس تعریف رایج ندارم، چرا که گاهی فضاهای خالی در یک اثر، پر از معنا و مفهوم می‌گردند و برعکس فضاهایی پر از عناصر بصری هستند که اتفاقاً قرار است «هیجی» و «تپستی» را به تصویر بکشند. به هر صورت گویش آثارم آستره - اکسپرسیونیسم است و احساس می‌کنم که به دور از هیاهو و مدروز، این فضاهای انتزاعی - آستره بارو حیهام سازگارتر است و راحت‌تر می‌توانند مفاهیمی را که علاقه دارم مدرنیزه کنند و آرایه کنند.

○ نظر شما در رابطه با هنر دینی چیست و اصولاً چه نوع هنری را دینی می‌نامید؟
هنر دینی گستره بسیار وسیعی دارد که نه تنها آنچه که مابه عنوان هنر اسلامی به صورت متعارف می‌شناسیم را در بر می‌گیرد بلکه کلیه تجلیات متعالی هنر را شامل می‌گردد که معمولاً در یک چیز وجه مشترک دارند و آن زیبایی مبتنی بر فطرت است. ایجاد چنین اثری بر اساس مدلی در نهایت کمال صورت می‌گیرد. افلاطون معتقد بود: «چشم، اگر خود صفت آفتاب نمی‌داشت، هرگز نمی‌توانست آفتاب را ببیند، به همان ترتیبی که روح اگر خود زیبا نبود، نمی‌توانست زیبایی را ببیند.

هیچ ماهیات اوصاف کمال

کس نداند جز به آثار و مثال

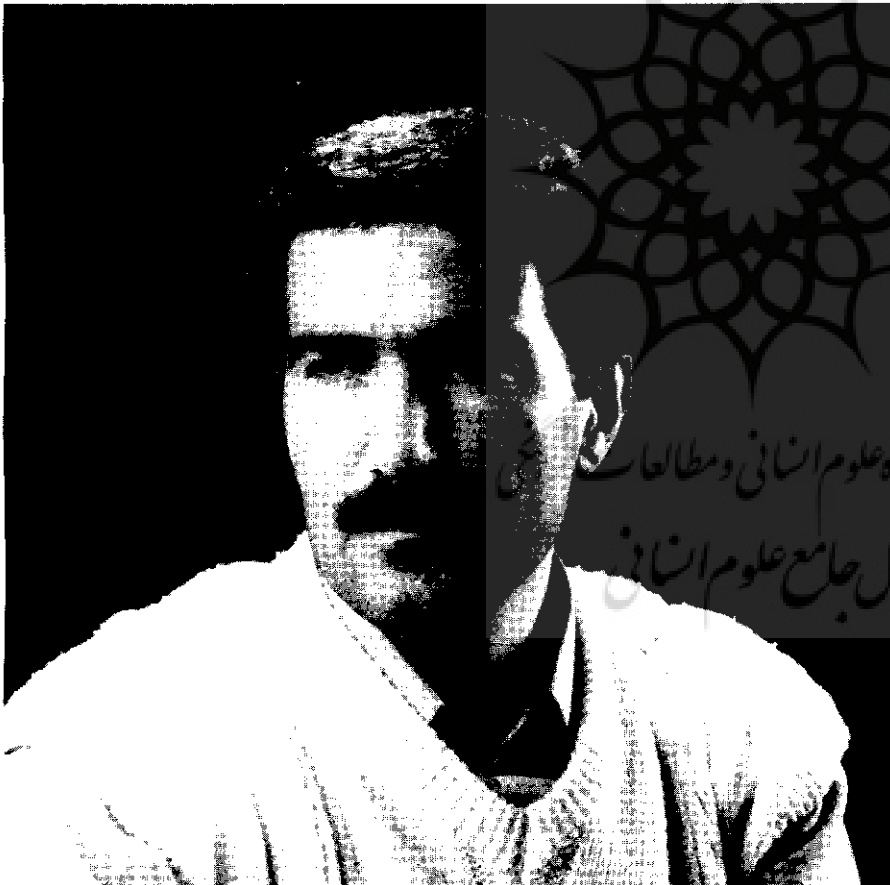
در بیابان ناید جمال خال او

هر دو عالم چیست عکس خال او

هر چه را خوب و کس و زیبا کنند

از برای دیده‌بینا کنند

هنر دینی هنری کمال یافته یا در راه کمال است که معمولاً روح آن بر جنبه‌های ساختاری آن غلبه دارد کمال نیز دو وجه دارد: وجهی که عالم هستی را بر می‌تابد و وجهی که مراتب «روح» انسانی را بر می‌تابد. سیسرون در «راتور» در رابطه با «فید یاس» مجسمه ساز بزرگ یونانی نوشته است: «فید یاس این هنرمند بزرگ، هنگامیکه مجسمه و پیکر ژوپیتر را می‌ساخت، هیچ وقت مدل مخصوصی را نگاه نمی‌کرد، بلکه در ضمیر و ذهن او نمونه و تیپ زیبایی کامل موجود بود که دیده خود را به «آن» می‌دوخت و همین مدل و کوششی که هنرمند موزور برای تقلید آن به کار می‌برد، هنر و دست او را راهنمایی می‌کرد. در واقع در یونان باستان هنر هم مانند دیانت صورت آرمانی شده طبیعت بود». در بهترین صورت‌ها، نقاش یا پیکره‌ساز از حدود شخصیت فردی مدل خود فراتر می‌رود و به یک سلسله معانی



کلی‌تر می‌رسد در پس و پشت ظواهر متعدد، یک واقعیت غیر قابل انکار و زنده نهفته است و هنرمندی کوشد آگاهانه یا ناآگاهانه، آن واقعیت را متجلی و بر ملا کند و همین جنبه مابعدالطبیعه است که مثلاً نقاشی رابه شعر و فلسفه و اصولاً هنرها را پیوندی پنهانی می‌بخشد. همانطور که قبلاً آورده‌ام هنر متعالی و کمال یافته زمانی می‌تواند متجلی گردد که روح آماده و سامان یافته در یک قالب بیانی محکم امکان عرضه پیدا کند. لئوناردو داوینچی می‌نویسد: «نقاش باید متقی و پرهیز کار باشد و آثار او بشر را به عشق خدا رهبری کند و گفته «دانت» را تکرار می‌کند که: «ماهرمندان بسان فرزندان خداییم».

مناسفانه عدم درک آن باعث بی‌توجهی و حتی بی‌مهری‌های مختلف می‌شود. **○ انگیزه خود را از خلق آثار، خصوصاً آثار متأخر با این نوع فضا و ترکیب و رنگ توضیح دهید.**

من معتقدم که هنرمند نقاش باید برای ایجاد روابطی که منجر به بیان متعالی هنری او شود در وهله اول با تسلط از تعادل، تناسب، ریتم، کنتراست، هارمونی، تقارن، ترکیب و خلاصه ابزارهای مختلف بیان تصویری و آنچه که به هر صورت قالب‌های بیانی او را می‌سازند بهره‌گیری کند و جز با مطالعه و کار و ممارست، رسیدن به چنین توانایی امکان ندارد. از طرفی به همراه این ممارست در تسلط بر ابزار بیانی باید روحی را که قرار است آئینه تجلی آن «بی‌منتهای» در قالب‌های بیانی مذکور باشند آماده و صیقلی کند. زیرا همچنان که هر گونه خندشو و انفکاک و تزلزل و فقدان و کاستی در صورتهای بیانی موجب لکنت تجلی هنری می‌گردد، مراتب روحی هنرمند نیز بر آن تأثیر مستقیم دارد. البته نقاشی زبان خاص خود را دارد و نمی‌تواند همه آن حالتها و ادراکات هنرمند را متجلی سازد. بسیاری از مفاهیم و حتی مضامین در قالب‌های دیگری قابل تجلی و آرایه هستند اما به هر صورت هر هنری زبان ویژه خود را دارد که بازبان دیگری قابل جایگزینی نیست.

البته شاید در مواردی بتوان این زبانها را با هم جمع و تلفیق کرد. مثلاً یک قطعه شعر تغزلی را به موسیقی درآورد و یک قصیده را نقاشی نمود، اما یک زبان هنری را به زبان دیگر مشکل می‌توان ترجمه کرد. مثلاً زبان معماری قابل ترجمه به زبان تئاتر نیست اما به هر تقدیر در همین حیطه نقاشی، مانیاز به هر دو وجه یعنی قالب و احساس یا قالب و روح و الهام داریم و هیچکدام از این وجوه بر دیگری نباید غلبه پیدا کند. «کاسیرر» معتقد بود که: «الهام هنری مستی و مدهوشی نیست و تخیل هنر آفرین، رؤیا و توهم نیست. خصوصیت هر اثر هنری بزرگ، وجود یک وحدت عمیق در ساختمان آن است و ما نمی‌توانیم این وحدت را به دو حالت متفاوت یعنی رؤیا و سرمستی که حالاتی مبهم و مغشوش هستند بازگشت دهیم. با عنصری شکل و بی‌قواره هم نمی‌توان در ساحت هنر کلیت متحد و آهنگین به وجود آورد. هنر، حقیقتی از نوع تازه به ما می‌دهد، حقیقتی که مستخرج از امور و اشیاء تجربه‌پذیر نیست» بلکه حقیقت صورتهای محض است. به نظر من اگر هنرمند بکوشد که از درون خود را پالایش کند، روح خود را انعطاف‌پذیر و لطیف کند، کنورت‌های مختلف را از قلب خود بزاید و در ضمن همه اینها این توان تسلط بر ابزار بیانی خود را کامل یا متکامل کند هنری که متجلی می‌سازد آسمانی و ملکوتی است و نیازی نیست که الزاماً موضوعی خاص داشته باشد. چنین هنرمندی هر لکه رنگی که بر بوم می‌گذارد چون مجرای ذهنی و روحی و قلبی او غیرمادی است همواره تجلیات آسمانی را بر پهنه بوم خود می‌نشانند و بدون شک من و امثال من در راهیم و هنوز حتی ابتدای راه هم نیستیم.

○ با توجه به اینکه امور پژوهشی در صدر فعالیت‌های شما قرار دارد در مورد کارهایی که در دست اجرا دارید توضیح دهید.

در طول تحصیلات همواره کمبود منابع پژوهشی و کتب ضروری در مقوله‌های مختلف هنری را احساس می‌کردم. بنابراین با توجه به علاقه زیادی که قبل از ورود به دانشگاه به مطالعه و تحقیق داشتم، عناوینی را که جبران این ضعف منابع یا حداقل بخشی از این کمبود را بکنند انتخاب کردم و در حال حاضر اضافه بر تکمیل یک مجموعه پنج جلدی «روش تجزیه و تحلیل آثار نقاشی»، یک مجموعه تحت عنوان «تاریخ تطبیقی هنر» در دست تألیف دارم در این مجموعه با توجه به اینکه اغلب دانشجویان و هنرجویان رشته‌های هنر از تحولات همزمان در رشته‌های دیگر اطلاعی ندارند و معمولاً امکان مطالعه تأثیرات و وقایع همزمان در رشته‌های دیگر هنری را بر یکدیگر پیدا نمی‌کنند، سعی کرده‌ام که تحولات هنری و ظهور مکاتب و جریانات متعدد در بسترهای جامعه‌شناسی، اقتصادی و فرهنگی آنها بررسی و اضافه بر ترسیم و تصویر طولی تاریخی، این تحولات در عرض تاریخ بررسی و تجزیه و تحلیل گردند. همچنین یک کتاب «آموزش طراحی» و کتاب دیگری با عنوان «یک قرن هنر مدرن» که هنر قرن بیستم را مورد بررسی قرار می‌دهد در دست‌انجام دارم که امیدوارم هر چه سریعتر منتشر و در اختیار دانشجویان و هنرجویان قرار گیرد.



در اینجا بد نیست اشاره‌ای به بخشی از نظرات «فرید هوف شووان» در تعریف هنر دینی داشته باشم. وی معتقد است: «هنر دینی اکثرأ هدف زیبایی ظاهری را نادیده می‌گیرد و زیبایی آن بیش از هر چیز حقیقت معنوی و بنابراین از دقیق بودن جنبه رمزی و تمثیلی آن و نیز از فایده آن برای اعمال آئینی و مشاهدات عرفانی سرچشمه می‌گیرد و عوامل سنجش ناپذیر ذوق شخصی فقط یک عنصر فرعی است. هنر دینی بیش از هر چیز مظهر روح است و دارای خصلت و فعل عقل است که آن را توسط زیبایی متجلی می‌سازد».

هنر دینی زمانی می‌تواند از دریچه روح هنرمند برتابد که به قول «فریدریخ شلگل» خود هنرمند تصویری بدیع از نامتناهی داشته باشد.

در اینجا تأکید کنم که هنر دینی به هیچ وجه الزاماً به معنای تجلی موضوعات دینی نیست بلکه «مفاهیم» و «ساحت» معنوی مورد نظر است. دلیل لذت بردن از هنر دینی فراگیری و انطباق آن با روح و فطرت انسانی است. هنر دینی قلمرو صورتهای محض است و در این عرصه بازنمایی دقیق اشیاء محسوس و مطالعه اثرات مترتب به آنها منظور نمی‌باشد. این مسأله شاید شبیه مفاهیم علمی باشد که واقعیت و درک آنها بیش از پیش به این است که صورتهای روابط اشیاء را به شکل فرمولهای محض توصیف می‌کنند. هنر دینی به شکل عجیبی به انتزاع و تجرید نزدیک است و انتزاع و تجرید همیشه باعث فقر واقعیت می‌گردد. از این رهگذر، یکی از بزرگترین مزایای هنر دینی و یکی از ژرفترین جاذبه‌های آن پدید آوردن ویژگیهای انتہاناپذیری صورت اشیاء است.

البته من معتقدم که تاکنون اثر یا آثاری که بتوانیم ادعا کنیم نمونه‌های کاملاً متکامل شده و محض هنر دینی هستند نداشته و نداریم. هنر دینی گوشه کوچک و پرتو بسیار ضعیفی از ذات بی‌انتهاست و همواره امکان تکامل آن وجود دارد. اما



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی



